

به کلینیک خدا رفتم تا چکاپ همیشگی ام را انجام دهم، فهمیدم که بیمارم ..  
خدا فشار خونم را گرفت، معلوم شد که لطافتم پایین آمده.  
زمانی که دمای بدنم را سنجید، دماسنج 40 درجه اضطراب نشان داد.  
آزمایش ضربان قلب نشان داد که به چندین گذرگاه عشق نیاز دارم،  
تنهایی سرخرگهایم را مسدود کرده بود ...  
و آنها دیگر نمی توانستند به قلب خالی ام خون برسانند.  
به بخش ارتوپد رفتم چون دیگر نمی توانستم با دوستانم باشم و آنها را  
در آغوش بگیرم.  
بر اثر حسادت زمین خورده بودم و چندین شکستگی پیدا کرده بودم ...  
فهمیدم که مشکل نزدیک بینی هم دارم، چون نمی توانستم دیدم را از  
اشتباهات اطرافیانم فراتر ببرم.  
زمانی که از مشکل شنوایی ام شکایت کردم معلوم شد که مدتی است که  
صدای خدا را آنگاه که در طول روز با من سخن می گوید نمی شنوم ...!  
خدای مهربانم برای همه این مشکلات به من مشاوره رایگان داد.

به شکرانه اش تصمیم گرفتم از این پس تنها از داروهایی که در کلمات  
راستینش برایم تجویز کرده است استفاده کنم :

هر روز صبح یک لیوان قدردانی بنوشم  
قبل از رفتن به محل کار یک قاشق آرامش بخورم  
هر ساعت یک کیسول صبر، یک فنجان برادری و یک لیوان فروتنی بنوشم.  
زمانی که به خانه برمیگردم به مقدار کافی عشق بنوشم  
و زمانی که به بستر می روم دو عدد قرص وجدان آسوده مصرف کنم...  
امیدوارم خدا نعمتهایش را بر شما سرازیر کند:

رنگین کمانی به ازای هر طوفان

لبخندی به ازای هر اشک

دوستی فداکار به ازای هر مشکل

نغمه ای شیرین به ازای هر آه

و اجابتی نزدیک برای هر دعا

**جمله روز :** عیب کار اینجاست که من " آنچه هستم " را با " آنچه باید باشم " اشتباه

می کنم ، خیال میکنم آنچه باید باشم هستم، در حالیکه آنچه هستم نباید باشم .

زنده یاد احمد شاملو